

۲۱۴ گفتار بیست و یکم

۲۱۴ علوم انسانی در مواجهه با آینده

گفتار بیست و یکم

علوم انسانی در مواجهه با آینده

نل اوریک^۱

آینده را نمی‌توان کاملاً پیش‌بینی کرد؛ چرا که بخشی از آن به انتخاب آزاد انسانها بستگی دارد و از دست ماشینها و دانشمندان هم کاری بر نمی‌آید، بلکه باید همانطور که در گذشته مرسوم بوده است، قوه خلاقیت بشر را که امتیاز ویژه اوست در نظر گرفت.

دنيس گابور^۲

همیشه گفته‌اند که غایت آموزش آماده کردن دانش‌آموزان برای زندگی در "آینده" است و تلویحاً مربیان آموزشی و مدارس را متولیان توفیقات گذشته جامعه دانسته‌اند. در طول تاریخ بشر فرض بر این بوده که گذشته بهترین راهنمای آینده است، و دست بر قضا این فرض در بسیاری از پیش‌بینی‌های گذشته درست از آب در می‌آمد؛ چراکه پیشترها آینده انسان چندان تفاوتی با گذشته نزدیک او نداشت.

1.Nell Eurich
2.Dennis Gabor

اما امروزه این شیوه تفکر آینده‌نگرانه در مقابل موانعی که ما را وادار به پرسش از قابلیت استعمال آن می‌کند، به بن‌بست رسیده است. ما هم‌اکنون آنقدر از گذشته و حال خود اطلاعات داریم که نزدیک است در آنها غرق شویم. اشتیاق ما ایجاب می‌کند که درباره هر چیز و هر مطلبی تا آنجا که در توان داریم اطلاعات جمع کنیم، غافل از اینکه قانون انتخاب طبیعی چیز دیگری است. این قانون حکم می‌کند که ایده‌ها و پیشرفت‌های بزرگتر که جاذبه قوی‌تری دارند بمانند و موارد ضعیف‌تر از یاد بروند.

بسیاری از تصمیم‌های حیاتی هر جامعه به فراخور آنگیز دانش آن جامعه اتخاذ می‌شود؛ آنگیزی که گنجایش آن با ارزشهای مقبول جامعه متناسب است (ارزشها تا اندازه‌ای در پرتو میراث فرهنگی شکل می‌گیرند). علوم انسانی فقط رفتار آحاد افراد جامعه را تغییر نمی‌دهد بلکه از طریق نفوذ در نظام ارزشی جامعه، قواره دانش یا داده‌هایی را که مردان عمل برای تصمیم‌گیری در عرصه‌های کسب و کار، سیاحت، جنگ، دیپلماسی و علم به کار می‌برند نیز تغییر می‌دهد. ارزشها به سادگی تمام به ما دیکته می‌کنند که چه نوع اطلاعاتی را جمع‌آوری و استفاده کنیم؛ و علوم انسانی هم نظام ارزشی جامعه را تعیین کرده و یا شدیداً بر آن تأثیر می‌گذارد. زمانی که این فرآیند تأثیرگذاری باز می‌ایستد و نظام ارزشی جامعه برای زمانه خویش نامناسب می‌شود، پایگاه دانش جامعه نیز تأثیر می‌پذیرد و تصمیم‌ها نیز نامناسب - و احتمالاً خطرناک - می‌شود.

واقعیت انکارناپذیر این است که اکتشافات تازه در علوم و تکنولوژی ذاتاً پیامدهای فاجعه‌باری برای زندگی آینده بشریت دارد و اگر قصد داریم که فرصت را مغتنم شمرده و مسیر انبای بشر را تعیین کنیم، ناگزیریم تصمیماتی سرنوشت‌ساز بگیریم. در میان انبوه دانش ذخیره شده، آنچه نظر ما را جلب می‌کند این است که بیشتر توجه کنیم و بیاندیشیم و بیشتر در تعیین اولویت‌ها مُصر باشیم.

آینده با آهنگ سرسام‌آوری فرا می‌رسد و ما هر روزه منتظر پیشرفتی جدید و شگفت‌انگیز در انواع علوم هستیم. پرواضح است که محیط آینده به هیچ وجه مانند امروز - با

کمی تغییر - نیست. آینده از پایه و اساس با هر آنچه که فکر می‌کنیم، متفاوت خواهد بود. در نتیجه، نقش مربیان آموزشی دیگر تولید میراث گذشته نخواهد بود و لازم است که جهت‌گیریها و تفکرات دیروزین آنها درباره آینده از بیخ و بن متحول شود.

معلمان علوم طبیعی و علوم اجتماعی در مقابل معلمان علوم انسانی، واکنش بهتر و اثربخش‌تری به چالش تغییر سریع نشان داده‌اند. دانشمندان (علوم طبیعی) علاوه بر اینکه بسیاری از تغییرات را ایجاد کرده و به آنها سرعت می‌بخشند، از جهت موضوع علم خود و روند رشد و تکامل آن نیز خوش‌اقبال هستند؛ چراکه هر یک از شاخه‌های علوم طبیعی به کمک یافته‌های جدید خود، گذشته‌اش را محو می‌کند و تنها به نظریه‌هایی که بتوان آنها را آگاهانه تجربه کرد بها می‌دهد و فرضیات گذشته خود و گاهی حتی "قوانین" گذشته را نقض می‌کند. دانش همچنانکه درسها و ایده‌های مناسب گذشته را ذخیره می‌کند، برای علوم طبیعی خاصیت افزایشی دارد؛ به این معنا که گام بعدی علوم می‌تواند جای گام قبلی را گرفته و بر شانه‌های آن استوار شود. به همین دلیل است که اخیراً مطالعه تاریخ علم، به ویژه برای افراد عادی، جالب شده است چرا که می‌خواهند در کشان را از ماهیت روشهای علمی و چگونگی تحول آنها بیشتر کنند. گذشته از اینها، کشفیات جدید در علوم طبیعی منجر به جدایی آنها از رشته‌های مادر خود و ایجاد رشته‌های علمی جدید در نظام دانش بشری می‌شود. بیوشیمی، بیوفیزیک و اخیراً بیوروانشناسی، مواردی از این دست است. امروزه انتخاب مطالب درسی برای معلمان علوم نسبتاً ساده‌تر شده، و بزرگترین مسأله‌ای که فراروی آنان قرار دارد همگامی با پیشرفتهای جدید و پیامدهای آنهاست. نقطه تمرکز این معلمان به جای گذشته، باید حال و آینده باشد.

عالمان علوم اجتماعی نیز آنچنان تحت تأثیر گذشته نیستند. حوزه‌های مطالعاتی آنها (شامل جامعه‌شناسی، روانشناسی، اقتصاد و مردم‌شناسی) بجز در مواردی که از مدارک و شواهد تاریخی استفاده می‌شود، گذشته قابل توجهی ندارد؛ چرا که این حوزه‌ها صرفاً در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی به عنوان رشته‌های علمی شناخته شدند. سمت و

سوی اصلی تمام علوم اجتماعی معطوف به زمان حال و تمدن کنونی است. رویکرد کلی این علوم تحلیلی و موضوع آنها هر آن چیزی است که به انسان و جامعه مربوط می‌شود؛ موضوعاتی از قبیل مسائل جاری و مطالعه مشکلات جوامع بشری. دانشجویان این رشته‌ها هم با توجه به الزامات تغییر، ناگزیرند که نگاهشان را به پیش‌رو معطوف نمایند و اگر هم چنین نمی‌کنند، دست کم به آن اشاره می‌کنند.

اما متأسفانه علوم انسانی در چندین جبهه درگیر است. علمای علوم انسانی از آنرو که خود را پاسدار میراث فکری و فرهنگی گذشته می‌دانند به مراتب بیش از همکارانشان در سایر رشته‌ها قربانی این تعهد خود به "گذشته" می‌شوند. بسیاری از آنان گذشته‌گرا، جمع اندکی حال‌گرا و قلیلی آینده‌گرا هستند. چنین است که آنها نمی‌توانند تلاشهای انسان مدرن را به قدر کفایت منعکس کنند؛ تلاسهایی که گذار از اهداف عقلانی را نشانه گرفته و به آفرینش ساختارها یا فرمهای نو یا تبیین احساسات غیرقابل بیان انسان معطوف است. [بنا بر کمال تأسف آموزش] در علوم انسانی تا سطح تجزیه و تحلیل صرف آثار "بزرگ" و شخصیت‌های گذشته تنزل کرده است و تازه بزرگی آنها هم یک مسأله حاشیه‌ای به حساب می‌آید. در نتیجه، هم اینک علوم انسانی نقش محوری گذشته خود را از دست داده است؛ همان نقشی که در تعیین کیفیت زندگی بشر بر عهده داشت.

اگر علوم انسانی بخواهد نقش محوری خود را بازیابد و در بسط ارزشها و توضیح گزینه‌های فراروی ما کمکی بکند و در نتیجه بر کیفیت زندگی ما اثرگذار باشد، عاجلاً به رنسانسی دیگر نیاز دارد. موفقیت این رنسانس در گرو تغییر شیوه‌های آموزش علوم انسانی و دگرگونی بنیادین در برخورد این علوم با "زمان" خواهد بود.

از بیکن تا اُروِل

دانشمند علوم انسانی برای آنکه بتواند بر روندهای آینده تأثیر بگذارد و نقشی تعیین کننده در ایام آینده پیدا کند، یقیناً باید زمان "حال" را با تمام شدت‌ش تصرف کرده، ریشه‌های احتمالی [

شکل گیری] آن را بیابد و آنچه را که از طریق این تکاپوها بدست می‌آورد برای کشف مسیر نونین بشریت به کار گیرد.

گام بعدی او **آزاد سازی قوه تخیل انسان** است تا بتواند با احتمالات گوناگون بازی کرده و آینده‌های متعدد قابل انتخاب را تعریف نماید. تفکر خلاق، قدرت اختراع و اکتشاف و استدلال منطقی صرف بر پایه روندهای کنونی، ابزارهای ما برای طراحی دنیاهای متعدد و محتملی است که پیش‌روی ما قرار دارد.

این واقعیت که رویدادها را نمی‌توان پیش از وقوع پیش‌بینی کرد و یا اینکه حداقل پیش‌بینی دقیق آنها ممکن نیست، نباید قوه تخیل ما را تضعیف کند. این کاستی و ناتوانی در ذات بشر است. با این وجود پیش‌گویی^۱ صورت می‌پذیرد و پیش‌بینی^۲ هم یک نوع بازی جذاب جدید است که عمدتاً بر پایه مقادیر کمی و خطی انجام می‌شود؛ پیش‌بینی‌ای که تغییرات فزاینده از یک نوع را مد نظر قرار می‌دهد. بسیاری از صاحب‌نظران علوم اجتماعی از این شیوه پیش‌گویی (یعنی از پیش‌بینی) استفاده می‌کنند. آنچه علوم انسانی باید فراهم کند حدس قاعده‌مند^۳ است؛ حدسی که به جای آینده‌های محتمل به آینده‌های ممکن و مرجح می‌پردازد.

لازم است که پیش‌گویی کیفی باشد و برای توصیف آینده‌های ممکن از قوه تخیل استفاده شود. اما دانشمندان نشان داده‌اند که هنگام پیش‌بینی به تخیل توجهی ندارند. آرتور سی. کلارک در کتاب "تصاویر آینده" به این نکته اشاره می‌کند که دانشمندان مشهوری که در مراکز تحقیقاتی کار می‌کنند، هیچ اطلاعی از پیامدهای تحقیقاتشان ندارند. وی برای مثال از رادرفورد [شیمیدان معروف] نام می‌برد و می‌نویسد: "وی کسانی را که با شور و اشتیاق از امکان مهار انرژی نهفته در هسته اتم سخن می‌گفتند به سُخره می‌گرفت و برای حرفهای آنها ارزشی قایل نبود." او حتی پس از کشف ساختار

-
1. Prediction
 2. forecast
 3. disciplined conjecture

داخلی اتم نیز دست از باور خود برنداشت، اما پنج سال پس از مرگ وی اولین شکافت هسته‌ای به وقوع پیوست. کلارک با توجه به این موضوع، قانون جالبی را پیشنهاد می‌کند:

"هرگاه دانشمندی برجسته اما سالخورده بگوید که چیزی ممکن است، تقریباً و بدون تردید راست می‌گوید! اما اگر بگوید که چیزی غیرممکن است به احتمال زیاد اشتباه می‌کند."

دانشمندان علوم انسانی می‌توانند به جبران شکست‌های قوه تخیل برخیزند. در میان آنان کسانی در گذشته وجود داشتند که هیچ چیزی را غیرممکن نمی‌دیدند و از نگارش بینش خود نسبت به آینده لذت می‌بردند. تعداد اندکی از آنان هم مایل به افشاگری و اظهار مطالبی درباره آینده بودند و می‌خواستند تا پیامشان را به گوش دیگران برسانند. فرانسویس بیکن، متفکر قرن هفدهم، در زمره این افراد بود. وی که تحصیل کرده مدرسه علوم انسانی و رئیس دانشگاه انگلیس بود، به روشهایی که برای یادگیری ابداع کرده بود، عمیقاً و بیشتر از طبیعت و نحوه کار آن اعتقاد داشت. او تکلیف بسیار بزرگی را احساس می‌کرد؛ تکلیفی که متضمن جمع‌آوری و ارتقای دانش بود؛ و گروههای کثیری از مردم باید در آن درگیر می‌شدند تا بتوان از طبیعت تقلید کرده و کنترل آنرا در دست گرفت. وی علاوه بر اینکه در شکل‌گیری روشهای علمی و تصویر کردن تکنولوژیهای آینده نقش به‌سزایی داشت، طرح نخستین " **کانونهای تفکر** " ^۱ جهانی را نیز در انداخت. اما تعداد محدودی از افراد حرفهای او را جدی گرفتند. از اینها گذشته وی یک ادیب بود و چنانکه ویلیام هاروی معتقد است، دانشمند نبود. از این رو بیکن یک جزیره آتلانتیس ایجاد کرد و به ایده‌های خود در آنجا جامه عمل پوشاند. به همین دلیل بود که ایده‌هایش در اذهان باقی ماند.

[او گفت] که انسان پرواز خواهد کرد؛ اعماق آبها را با زیردریایی خواهد پیمود؛ از فواصل دور با هم‌نوعان خود صحبت خواهد کرد؛ برای اصلاح نزدیک‌بینی و دوربینی چشم

عینک را اختراع خواهد کرد؛ انسانها میکروسکوپ خواهند داشت؛ دریافت‌های بشری تقویت و درستی آنها از طریق مشاهده بررسی خواهد شد؛ [و نیز نوشت که] البته تمامی نیروی دانش و محصولاتی که ابداع خواهد شد در خدمت منافع جهانی خواهد بود. [و افزود] تا زمانیکه "پدر خانه سولمن" سمبل علم باشد شکی نیست که انسان برای رسیدن به حالتی از تکامل از "دلیل درست" استفاده می‌کند.

بسیاری از نویسندگان معاصر بیکن نیز مطالبی درباره آینده می‌نوشتند: "اینکه دنیایی خواهیم داشت پر از آزمایشگاه و انواع و اقسام منافع". آن روزها "یادگیری نوین" علم به تازگی آغاز شده بود و صاحبان قوه تخیل قوی را جذب می‌کرد. حتی پیش از آنها نیز کسانی بودند که خیر از جوامع "آرمانشهری" می‌دادند. اما نمی‌توانیم بگوئیم که آنها به اندازه ایده‌های پیشنهادی خود برای آینده، "پیش‌بینی" هم کرده‌اند. هنوز کتاب جمهوری افلاطون کاملاً فهمیده نشده؛ و بسیاری از رؤیاهای گذشته درباره زندگی بهتر تحقق نیافته است. با این وجود به عنوان "بینش"هایی امیدآفرین، به خوبی کارساز بودند. در جامعه آرمانشهری *توماس مور*، انسانها برابرنند و زندگی کوششی است دسته‌جمعی برای نیل به منافع مشترک. با گذشت زمان، آرمانشهرهای زیادی پیشنهاد شد که عمدتاً به اصلاح مسائل اجتماعی و اقتصادی معطوف بود. خالقان این آرمانشهرها می‌کوشیدند تا در خیال خود زشتی‌ها و کاستی‌های جامعه معاصرشان را اصلاح نمایند. نکته مشترک و قابل توجه در تمامی این آرمانشهرها، بازگشت به حالت اولیه، مفروض دانستن صلح و برقراری دولت طبیعی بود که ارزش واقعی چندانی به کالاها و اموال نمی‌دهد، بلکه بر انسان و روابط او با هموعانش تأکید می‌کند.

با تحول دنیا و پرده‌برداریهای جدید از ذهن بشر، این بینش به کلی دگرگون شد. اچ. جی. ولز "خانه سولمن" فرانسیس بیکن را در آرمانشهر مدرن چنین توصیف می‌کند: "جایی که میلیونها انسان با پشتوانه سرمایه‌گذارهای دولت، در کار جمع‌آوری و تحلیل

اطلاعات فعالیت می‌کنند." امروزه انسانها مجاز به اختراع و بازی و از کار بدنی بی‌نیاز هستند. و این همان حالت مطلوبی است که آرمانشهرهای گذشته بر پایه آن بنا می‌شدند. در آرمانشهر ولز، انسانها در فضایی اخلاقی و روشنفکرانه از وجود آزادی با حفظ فردیت واقعی خود لذت می‌برند. انسانها با کُدهایی که دارند، عضو یک ماشین مکانیکی دقیق‌اند ولی خود می‌توانند با آزادی کاملی که از آن برخوردارند زندگیشان را به پیش ببرند. تنها تأسف ولز این است که تسهیلات سیاسی، اجتماعی و اخلاقی در جهان واقعی به راحتی ماشین چاپ عمل نمی‌کند. آلدوس هاکسلی و جورج اُروِل این بیش را گسترش داده و آنرا معکوس نمودند. آنها انسانها را ماشینهایی می‌بینند که تحت کنترل دولت هستند؛ یکی به خاطر خوشبختی مسلم‌اش کنترل می‌شود و دیگری از جهت سودمندیش برای افزایش قدرت دولت.

اگر آرمانشهر و "ضد آرمانشهر" را به معنای دقیق کلمه از یک قُماش بدانیم، همه آنها با ارائه تصویرهای خیالی از آینده‌های محتمل به خواننده این امکان را می‌دهند که آینده را تجربه کند. گسترش دامنه تخیل انسان به این روش بسیار ارزشمند است و هیچ اهمیتی ندارد که بینش‌های مربوط به آینده، زیبا یا دلسرد کننده باشد؛ چرا که به هر حال در فهم گزینه‌های فراروی ما و تنوع آینده‌هایی که می‌توانیم به سویشان برویم، مفید فایده می‌افتد. اینها همان آینده‌هایی است که فرهیختگان علوم انسانی باید در ساخت آنها سهیم باشند. وقتی که معلمی به دانش آموز یا دانشجو درس می‌دهد، باید به چیزی بیش از شغل آنها در آینده به‌عنوان پزشک، بازرگان یا حقوقدان بیاندیشد. هنر، ادبیات و میراث گذشته و حال، سرشار از مضامینی است که می‌توان به کمک آنها آمیزه‌های بی‌شماری را ابداع کرد. در این میان وظیفه مهم این است که از همه توانمندیهای خلاقه جوانان استفاده کرده و با تعریف از روشها و اصول اخلاقی، به برداشت آنها از آینده سمت و سوی درستی بدهد.

